

عبدالجبار کاکایی

عبدالجبار کاکایی جوانی متین، خونسرد، صبور و در دنیای خود گم است که به شعر نو عشق و علاقه دارد و بر جوانی این فرزند تازه بهار می‌نازد و بی‌اعتنا به عظمت شعرهای سنتی شعرهای انقلابی می‌سراید. عبدالجبار کاکایی به تاریخ پانزدهم شهریور سال ۱۳۴۲ ه. ش. در ایلام متولد شد. در سال ۱۳۶۰ ه. ش. دیپلم اقتصاد گرفت و در سال ۱۳۶۱ ه. ش. به تهران آمد و تحصیلات خود را در دانش‌سرای تربیت معلم آغاز کرد. در سال ۱۳۶۴ ه. ش. وارد دانشگاه شهید بهشتی تهران شد و در سال ۱۳۶۸ ه. ش. مدرک کارشناسی زبان و ادبیات را دریافت کرد. وی از پانزده سالگی شعر می‌سراید.

شعر سنتی و نو اصلاً دو دستگاه متفاوت فکری دو نسل است که هر کدام در زمان خاص و به اقتضای وقت و رواج مکتب مخصوص آن دوره شعر می‌سراید. شعر نو از نیما تا کاکایی در حدود یک قرن سفر کرده است و با جبرهای تاریخی مواجه بوده است از کودتا تا انقلاب اسلامی شعر نه تنها در ساختار و زبان و بیان رو به تکامل نهاده بلکه آرایش معنوی نیز چهره‌ی شعر را تابناک نموده است و شعر نو به معنای واقعی جلوه‌گاه حرکت‌های ذهنی جامعه شده است.

انقلاب اسلامی اصلاً انقلاب فرهنگی بوده و مهمترین چیزی که به چشم می‌خورد تضاد دو فرهنگ است. آنهایی که هنرمندانه سخن می‌گفتند یا با ایده‌آل دیگر ارتباط داشتند تحرک زمانی را مشاهده کردند و چون آنها نسل جوان‌های ناآزموده را با ایده‌آل متفاوت مخاطب خود دیدند مهر بر لب نشانند یا بعضی از ایشان با جوان‌هایی که در دریای متلاطم خون شنا می‌کردند هم‌زبان شدند. جوان‌ها رسالت را بر دوش گرفتند و شعرهایی سرودند که به ذهن مردم نزدیک بود. در نتیجه شعر انقلابی شاعران تازه را معرفی کرد. همین تفاوت فکری بود که اشعار دهه اول انقلاب را از پیشتان متمایز می‌کند.

در کشور دوردستی مانند هند نشستن و درباره اذهان و افکار جامعه‌ای که تازه وارد انقلاب اجتماعی و سیاسی و فرهنگی شده است اظهار نظر کردن غیر ممکن می‌باشد ولی چون این حقیقت را نمی‌توانیم انکار کنیم که ادبیات منعکس کننده روحیه‌ی مردم است هرچه بعد از مطالعه شعر انقلاب به دست می‌رسد بررسی می‌شود.

کاکایی در یکی از مقاطع حساس تاریخ معاصر، زندگی کرده است که شکوه شاهنشاهی، تجمل زندگانی و طبقه‌بندی اجتماعی به ظاهر چنان ساز و برگی را مهیا کرده بود که آه مظلومان در غبار جنایت گم می‌شد. به سوی دیگر جلال کبریایی، فقر و غنا، بی‌ریائی، دادرسی، و نابرابری جامعه و جنگ تحمیلی سکون مادی را از بین می‌برد. عاقبت اهل فکر و نظر در کشاکش زمانی خود را یا خسته و ناچار می‌دیدند:

از شعر خسته‌ام از خویش

هر روز بدترم از پیش

و یا آرزو می‌کنند که حل این مسئله را داشته باشند:

یا در دل من توفان شو

یا در سر من سامان باش

شاعر خود از نسل موجود آن کشور که با حوادث مختلفی رو به رو بودند انتظار

شعر فهمی را ندارد. شعرش جوان‌تر است:

حتی اگر آینه باشی سنگ خواهی شد

وقتی که روح رو به رویت عین دیوار است

باید بمیری تا بفهمانی چه می‌گویی

بی‌مرگ فهم واژه‌های شعر دشوار است!^۱

حرکت فکری در شعر

در چنین محیطی که هر روز رو به تکامل است، دنیای شعر بسیار فرق کرده است. سال‌ها پیش عشق با وفا ارتباط داشت اگر مجنون نمی‌بود به کمال نمی‌رسید. دیوانگی

۱. حتی اگر آینه باشی، عبدالجبار کاکایی، ص ۱۰۱.

علامت بروز عشق بود. حالا با خرد سروکار دارد. عاشق همیشه ناکام بوده و موفقیت ظاهری نصیبش نبوده است ولی اکنون عاشق موفق است. خون علامت مظلومی، بیچارگی و فنا است ولی امروز صحنه مرگ از خون شهادت حیات می‌یابد.

ما جنون در جام مجنون ریختیم آتش این فتنه در مینای ماست
عشق بی‌زخم تن ما هیچ نیست سود این بازار از سودای ماست^۱

این شاعر جوان در عین شباب شور و مستی ندارد هم خودش خسته است و گاهی هم شعرش:

ای شعر! خسته‌ام از خویش هر روز بدترم از پیش^۲

ولی نمی‌خواهد که به این صورت زندگی کند. در حال جستجو راه می‌رود و می‌داند که دنیا پوچ و انسان اسیر پیچ‌های منیت است. می‌خواهد که خودش را آزاد کند و لایق قربانی بسازد و انتهای آرزو این است که شهید باشد:

می‌توانستی ای کاش از من سراغی می‌توانستی ای کاش از من شهیدی بسازی^۳

*

دست و پا هم در تکاپو، راه اما بی‌خیال چشم‌هایم در تقلا یافتن اما محال
روزها قربانی یک جستجوی بی‌درنگ جستجو در یک توهم جستجو در یک مجال
جستجوی آن من در دست‌های من اسیر جستجوی آن من هر روز در حال زوال
آن من از من گریزان آن من انسان پرست آن من شاید نباشد آن من در احتمال^۴

چون شاعر متعهد انسان را بر مقام والایی نمی‌بیند، احساس محرومیت و افسردگی می‌کند، افسوس می‌خورد و از خود چنان نفرت دارد که در بیت زیر آشکار است:

مجوید در من کسی مرده است

که بوی تعفن مرا برده است

۱. گزیده ادبیات معاصر، مجموعه شعر عبدالجبار کاکایی، ص ۷۶.

۲. همان، ص ۶۱.

۳. حتی اگر آینه باشی، ص ۶۶

۴. گزیده ادبیات معاصر، ص ۴۴.

وقتی که در چنین حالت یاس سخن می‌گوید احساس می‌کند که واژه‌ها با او یاری نمی‌کنند:

دل واژه‌ها از من آزرده است.

این شاعر غزل وقت شعر گفتن باد بهاری و وزش نسیم و تکان برگ‌ها و پرپر شدن گل‌های نازنین را لمس نمی‌کند و نه از نغمه‌های بلبلان و هزارستان لذت می‌برد، نه در باغ از عطر یاسمن و بوی گل حظی می‌برد و نه در شب‌ها می‌سراید. بلکه آرزو در دلش مرده است، بوی تعفن از آن مرده‌ها می‌یابد، پر نسترنها پژمرده و برگ‌های زندگی در صبح بهار باز نشده، واژه‌ها آزرده و شاعر در حالت یاس لال و افسرده است. افسوس می‌خورد که آغاز زندگانی به هدر رفته و عمر در کار تخلیقی صرف نشده و کیفیت نشاط را از دست داده است که اصلاً مرگ همان است:

شب دیگری بی‌سرودن گذشت

شبی که پر از یاس افسرده است

و یک برگ را ز دفتر عمر من

در آغاز یک صبح تا خورده است^۱

گاهی چون شعر عشقی و بهاری می‌سراید عاطفه سست می‌گردد اگرچه بسیار کوشش می‌کند که شور و عشق را بنمایاند ولی حسرت پاییزی و بی‌کیفی برگ ریزان آرزوها دست از دامنش بر نمی‌دارد و در خیال عارفانه سخن می‌گوید:

بهار عشق تو می‌جوشد رگم ز خون گل آکنده است

سرم نشانه سر سبزست دلم نشانه گل کردن

در این تولد نورانی که آفتاب غزل جاریست

بر آ ز خانه پاییزی بیا به خانه گل کردن^۲

ویژگی مهم انقلاب اسلامی گرایش به دین و نگاه به آخرت است. در نتیجه شعر عاشقانه وی به یکباره از سوی مجاز رو می‌گرداند و تکواژه‌ای فضای مجاز را به دین و

۱. نقد و تحلیل ادبیات انقلاب اسلامی، دکتر منوچهر، بخش اول، جلد اول، ص ۶.

۲. همان، ص ۷.

عرفان تغییر می دهد. مثل واژه ظهور در بیت زیر:

دل به ناگهان شبی دچار شد نیامدی
چشم ماه و آفتاب تار شد نیامدی
سنگ‌های سرزمین من در انتظار تو
قصه بلند روزگار شد نیامدی^۱

دنیا برایش تغافل سرای هستی است که از هدف دور نگه می دارد:

چراغت از کوچه‌های غربت به سینهات پا نمی گذارد
تو را تغافل سرای هستی به خویش تنها نمی گذارد^۲

تأثیر جنگ در شعر

شعر کاکایی شعر جنگ است. لازم نیست قصه جنگ و استعمار و وضع سیاسی را بگوید یا بمباران و خون شهید را ذکر کند. ولی چارچوب جغرافیای شعرش همان است. شاعر در خیال محبوب خود است. هر روز هزاران بار در دیار دوستان احساساتی می شود. با کمک چشم و مژگان و خیال یاد بی جان را تجسم می کند و طوری جلوه می دهد که گویی صحنه جنگ است. مرزی است با سیم خاردار، رفت و آمد، یاد دوستان متین، غبارآسا و زودگذر، مانند دسته‌های نظامی، با لبخند بشارت شوری و سرمستی دارد. وجودشان مانند ترنم رود و موج انفجاری حالت تکاپو را نشان می دهد. شاعر این احساس را با زیبایی سخن گسترانه می سراید:

آهسته از غبار گذشتند
یاران بردبار گذشتند
از مرزهای روشن دیدار
روزی هزار بار گذشتند
مثل نسیم بیخود و سر مست
ز سیم خاردار گذشتند
با یک بغل بشارت و لبخند

۱. گزیده ادبیات معاصر، ص ۴۴.

۲. نقد و تحلیل ادبیات انقلاب اسلامی، ص ۹.

از مرز انتظار گذشتند
از صخره‌های ساحل خاموش
چون موج انفجار گذشتند^۱

یا جای دیگر تابلوی باغ و بستان را نقاشی می‌کند. در ادبیات فارسی باغ فضایی دیگر دارد. باد شاخه‌ها را نوازش می‌کند. نسیم معطر گل‌های رنگ و رنگ، نغمه‌های هزار داستان، ناله‌های بلبل، خوشی، سرمستی، شادی و شور دیگری دارد ولی در شعر کاکایی شاخه‌ها باد را تکه تکه می‌کنند خنجر، باغ و ناله بلبل، قصه زخم مکرر است. آسمان بغض کیوتر دارد. شاخه‌های نازک گل‌های درخت تناور غم شده است:

باغ یک پارچه خنجر شده است
قصه زخم مکرر شده است
بس که ابری‌ست هوای پرواز
آسمان بغض کیوتر شده است
ساقه درد غمی در دل من
ریشه کرده است، تناور شده است^۲

کاربرد واژه‌ها، فضای جنگ را درست می‌کند مانند باران خنجر، زبان خنجر، باغ خنجر، زیر سم اسپ غبار شدن چشم ماه و آفتاب تار شدن، حصار رشته شمشیر، پاره پیراهن خونین، هجوم منجنیق درد، شانه بیرق آباد، بهار زخم، گل تیغ، گل‌ها زخم، لاله مظلوم، نسیم نوحه‌گر، نرگس گریه کنان و غیره.

چنگ زد در پرده گوشم نسیمی نوحه‌گر
من گلی گم کرده‌ام در باد می‌دانی کجاست؟^۳

مرگ

کاکایی شاعر مردم است هر چیزی را که می‌بیند می‌خواهد ارائه بدهد بعضی وقت‌ها دیده می‌شود که اندیشه‌های مردم یکی است. چیزهای شادی بخش از آغاز تا امروز

۱. گزیده ادبیات معاصر، ص ۴۷.

۲. همان، ص ۳۰.

۳. حتی اگر آینه باشی، ص ۳۰.

باعث شادی است و بعضی چیزها مانند مرگ و مریضی و گرسنگی ملال آور است. کاکایی برای اظهار هر دو موضوع در محیط جنگ می آید. زبانی که وسیله و ابزار بیان است بسیار تحت تاثیر جنگ است. قبلاً مرگ خفه کننده، سکوت دهنده، سرمای و یخبند، بی حرکت و سیخ کننده بود. یعنی چیزهای طبیعی مورد نظر نویسنده و شاعر ولی چون امروز انفجار همه جا را فرا گرفته، خشت خشت ساختمانها در هوا و کاخهای شیشه‌ای شکسته و ریز ریز است سپس کاکایی برای بیان احساس لمس نشده مرگ، اینگونه تشبیهها و استعاره‌ها را به کار می برد.

عطش رخنه کرده‌ست در من	فسرده‌ست شوق شکفتن
فرو ریخت گل برگ‌هایم	بر این خاک سرد سترون
زلیخای بی‌رحم زمانه	دریده ست پیراهن من
چو آینه‌ای سنگ خورده	پرم از صدای شکستن
به پایان بودن رسیدم	همین است پایان بودن ^۱

کاربرد آتش

فضای دود آسای اندوه، حالت افسردگی را نشان داده است. اگرچه وجود خاکستر شده، ولی آتش‌انگیز است. می‌خواهد هیاهوی مخصوص برپا کند، تا دل شعله هم زیر خاکستر نفس بکشد. می‌خواهد دارای زندگی متلاطم و سیل نما باشد و دنیا تحت تصرف وی باشد.

صد نیستان گرم رقص شعله کرد آتشی در هفت‌بند نای ماست^۲

کاکایی شاعری است فعال و متحرک، حرف‌های پریدن و منفجر شدن بیان‌گر علامت

قدرت انسانی است. او هیچ موقع شکست را قبول نمی‌کند. همین است که می‌گوید:

چو آینه‌ای سنگ خورده پرم از صدای شکستن^۳

۱. گزیده ادبیات معاصر، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۸۶.

۳. همان، ص ۵۵.

زیبایی در شعر

اندیشه عنصر اصلی است و بیان در مرحله دوم قرار دارد گوناگونی اندیشه مبنی بر مشاهده و تجربه شاعر است. هر قدر مشاهده قوی باشد، بلندپروازی خیال در شعر آشکار می‌گردد. اندیشه شاعر محدود است گاهی بر قامت خیال لباس بیان کوتاه می‌گردد. کاکایی عموماً شعرهای علامتی می‌سراید. علنی سخن نمی‌گوید. از سلیقه

کاربرد واژه‌ها و تلمیح‌ها و استعاره‌ها کلام را شیرینی و چاشنی می‌بخشد:

اگر روزی تو را می‌یافتم با خویش تنهایت سرم را با دو دستم می‌نهادم پیش پاهایت
پر از تقویم‌های کهنه کردم خانه خود را به امیدی که اینک نا امیدم از تماشایت
تو با من بودی از آغاز یعنی خواب می‌رفتم تکان می‌داد اگر گهواره‌ام را موج رویایت^۱
استفاده از تلمیح‌ها سخنش را از پژمردگی نجات می‌دهد و چگونگی اندیشه را باز

نمود می‌کند:

چون عصای موریانه خورده دست‌های من

زیر بار درد تار و مار شدی، نیامدی^۲

*

ای ابر ای ابر گریان با من بیا تا بیابان

شاید بر آن ریگ سوزان روم ابوذر بیارد^۳ [کذا]

*

شهید عشق تو کفن ندارد^۴

*

بسکه شد پیراهنم آلوده با بوی گناه

برنمی‌تابد شفاعت نیز، دامان مرا^۵

۱. گزیده ادبیات معاصر، ص ۳۱.

۲. همان، ص ۴۲.

۳. همان، ص ۵۲.

۴. همان، ص ۵۴.

۵. همان، ص ۶۰.

جنبه غزل در شعر کاکایی

موضوع غزل همان عشق است، و معانی رنج و غم و درد با عشق عجین شده است، ولی این غم شهدا است، حسرت و اندوه دارد بر فراق آنها، اگر گله دارد، این شکایت از معشوق نیست؛ بلکه تلف شدن عمر عزیز است.

عمری اسیر جاه خودم بودم گودال قتل‌گاه خودم بودم^۱

مفاهیم معنوی و عارفانه در رگه‌های متعدد غزل او جاری است.

خدا یکشب تو را در سینه‌ام بنهاد باور کن یقینی در گمان پیچیده دستم داد باور کن^۲

*

به شوق خلوتی دگر که رو راه کرده‌ای تمام هستی مرا شکنجه گاه کرده‌ای

چه بارها که گفته‌ام به قاب عکس خود فقط سکوت کرده‌ای، فقط نگاه کرده‌ای^۳

بعضی از شعرهای غزل‌های کاکایی بسیار نغز است گل‌ها روپا، واژه پر معنایی

است هم زیبایی معشوق را بیان می‌کند و هم مظهر جلوه‌های عرفانی است.

شعله افتاده در آیینه‌ها گرمی آتش گرفتن‌های ماست

صد نیستان گرم رقص شعله کرد آتشی در هفت‌بند نای ماست^۴

بعضی از شعرهای کاکایی فریبنده است. هم نمای درونی شعر مزین است و هم

نمای بیرونی آن:

هر بار که برداشته‌ای دست و دل از خویش یکبار دگر کاشته‌ای دست و دل از خویش

چون احساس با موجودات دیگر ارتباط پیدا می‌کند معنا می‌یابد:

با باغ بگوریشه درین خاک ندارد هرکس که چو گل دست و دلی پاک ندارد

کاکایی علیه زوال زمان اصطلاح مستضعف را در اشعاری که تحت مطالعه بود

به کار نبرده است ولی دردهای مستضعفین و احساس و درد مردم عام آن سرزمین

درون مایه شعر کاکایی است.

۱. گزیده ادبیات معاصر، ص ۵۶.

۲. همان، ص ۳۷.

۳. همان، ص ۴۰.

۴. همان، ص ۸۷.

بسیاری از شعرهای شاعران جوان بر بنای عدم وقوف علت تنزیل شعر حالت معمایی را پیش می‌آرد یا بسیار زیبا با نقش و رنگ و هوای دیگر جلوه می‌دهد. عنان به شعله اگر داده‌اید بشتابید به آفتابی امروز روزگاری نیست^۱ عشق اگرچه با دلم انیس بود با تو رفت ازین دیار و بر نگشت^۲ در پایان باید بگویم که با تکیه بر دو سه مجموعه درباره ادبیات معاصر ایران بحث کردن و بر دو سه مجموعه تکیه کردن و قضاوت کردن بسیار مشکل است. خلاصه این که عبدالجبار کاکایی شاعر غزل است و شعر عاطفی می‌سراید. اندیشه‌های او مربوط به انقلاب اسلامی است. جنبه عرفانی هم در شعر او قوی است، دنیا برایش پوچ و بی‌مایه است هر موقع که نگاه کنجکاو شاعر چیزی را می‌بیند و اندیشه به سوی پرواز دارد، محیط دردآگین ایران شاعر را وادار می‌کند که چشم ببوشد و به سلول فسردگی پناه ببرد. مهم این است که برای داخل شدن در حصن ادبیات فارسی کاکایی فقط یک در دارد.

هیجده سال پیش هنگامی که این مقاله نوشته شد فقط سه کتاب در دستم بود حتی اگر آینه باشی، مرثیه روح و گزیده ادبیات معاصر، ولی امروز که مجموعه به چاپ می‌رسد، کاکایی نویسنده و شاعر برجسته‌ای شده است و آثار زیادی از او داریم:

آوازه‌ای واپسین، مجموعه شعر، همراه، ۱۳۶۹.

سال‌های تاکنون، مجموعه شعر، محراب اندیشه، ۱۳۷۲.

نگاهی به شعر معاصر ایران، نقد و بررسی، عروج، ۱۳۷۶.

زنبیلی از ترانه، منتخب غزل، لوح زرین، ۱۳۸۱.

فرصت نایاب، مجموعه شعر، انجمن شاعران ایران، ۱۳۸۵.

با سکوت حرف می‌زنم نشر علم، ۱۳۸۹.

هرچه هستم از تو دورم رسانه طلایی، ۱۳۸۶.

باغ خیال، نشر لوح زرین، ۱۳۸۸.

۱. گزیده ادبیات معاصر، ص ۶۹.

۲. همان، ص ۷۸.

- با تو این ترانه‌ها شنیدنی‌ست، نشر فصل پنجم، ۱۳۹۰.
- بی‌چتر و بارانی، نشر شانی، ۱۳۹۱.
- حق با صدای توست، نشر تکا، ۱۳۸۷.
- بر شانه‌های بارانی، سی‌دی، ۱۳۸۶.
- بانوی آب، آلبوم آثار، ۱۳۹۱.
- از تو دورم، آلبوم آثار، ۱۳۸۷.
- دنیای بی‌آواز، نشر فصل پنجم، ۱۳۹۲.
- حبس سکوت، نشر فصل پنجم، ۱۳۹۱.

منابع

۱. گزیده ادبیات معاصر مجموعه شعر، عبدالجبار کاکایی، چاپ اول، گلبن چاپ، ناشر کتاب نیستان، سال ۱۳۷۸.
۲. حتی اگر آینه باشی، عبدالجبار کاکایی، گلبن چاپ، ناشر کتاب نیستان، سال ۱۳۷۸.
۳. نقد و تحلیل ادبیات انقلاب اسلامی، دکتر منوچهر اکبری، بخش اول شعر، جلد اول، انقلاب اسلامی، پاییز ۱۳۷۱.
۴. محمد حقوقی، شعر نو از آغاز تا امروز، تهران، نشر ثالث، ۱۳۷۷.